

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

س.رها  
۲۸ اپریل ۲۰۱۴

## حذف جنایت آفرینی از ولایت فقیه،

### مرگ ولایت فقیه است!

این روزها مصادف است با کودتای منحوس وطن فروشان خلقی- پرچی و پیشکش نمودن مادر وطن به امپریالیزم روس و تبدیل شدن وطن به قربانگاهی برای وطن پرستان ما و از جانب دگر، رسیدن برادران هم مسلک خمینی جلاذ به قدرت و ایجاد یک ولایت فقیه دگر. تاریخ سراسر سیاه چندین دهه آخر وطن ما نه تنها که این دو روز شوم (هفت و هشت ثور) را فراموش نخواهد کرد، بلکه آن همه جنایت و خیانت و قساوتی که در بطن و متن این دو روز و آن چه که در طولش تا امروز ادامه دارد، را نیز به یاد داشته و در کتیبه خرائینش به ثبت خواهد رساند و به یاری رزمندگان انقلابی اش، انتظاری روزی را می کشد که تکه تکه استخوان متعفن خدایگان این جنایت ها را از گور شان بیرون کشیده و انقلابی، به دار تاریخ آونگ سازند.

میهن فروشان خلقی و پرچی چنان بدبخت و رو سیاه تاریخ شده اند که دگر ننگ افغان بودن که هیچ، ننگ انسان بودن هم یخن شان را رها نخواهد کرد و در این غایله، برادران وحشت آفرین جهادی شان سهم کمتری نخواهند داشت. تا تاریخ باقی است، این نقطه های سیاه تاریخ و ننگ تاریخ نیز باقی خواهد ماند و طوق خیانت و جنایت شان، همچنان بردوش!

...

«اگر هرگامی که من در راه اعتلای طبقه کارگر و تحکیم دولت سوسیالیستی این طبقه برمی دارم، در آن جهت نباشد که وضع طبقه کارگر را تحکیم کند و بهبود بخشد، در آن صورت زندگی خود را بیهوده خواهم دانست.» (ستالین)  
مدرک فوق را از بایگانی تاریخ از آن رو آوردم که خواننده طیف های گوناگون بدانند که شاگرد وفادار ستالین شدن و بر آن بنیاد، وفاداری به خلق، چه مشکل است و ناکسان را چنین طبعی نشاید!  
برای یک کمونیست، چی آرزویی می تواند براین چیرگی داشته باشد که آدم همیشه از مردم خود و برای مردم خود سخن گوید و برای مردم خود کار کند و برای مردم خود بمیرد؟

برای من، مقدس تر از این امر، چیز دیگری وجود داشته نمی تواند و این نعمتی است، بس سترگ و نایاب!  
معاذیر چندی که مدتی شده است این قلم را اندکی و به صورت موقتی از این امر مقدس دور داشته اند، به هیچ وجه نمی توانند باعث ایجاد تنفر از خود، در من نشوند و بر این اساس است که در این شب و روز ها، وجود خود را بیهوده می پندارم؛ اما، این روال، سایه ابری است که با شتاب برطرف خواهد شد.

من در شفاخانه بودم و علی رغم توصیه صحتی داکتران مبنی بر نخواندن مجلات، گوش ندادن به رادیو و... اگر به خطا نگفته باشم، تاریخ ۲۹ حمل بود که ساعت ۸:۳۰ بجه شب، با استفاده از رادیوی تیلیفون سری به لانه جاسوسی بی بی سی زد. در حاشیه خبرهای راست و دروغی که این لانه در جهت منافع خود و ارباب سرمایه اش پشت سر هم قطار می کند، موضوعی را بیان کرد که هر چند برای بار اول و دوم نبود که ماهیتاً چنین مطلبی را می شنیدیم، با آن هم، گوشه ها و نکته هائی داشت که با شنیدن شان، بر خود لرزیدم.

[این کوتاه نبشته برگرفته شده از یادداشت دست نویسی است که در همان جا به عنوان یک خاطره شوم، در گوشه ای از یک روزنامه نوشته بودم]

بی بی سی گفت: «امروز در تهران، پس از نماز جمعه، شش نفر شهروند افغان به جرم قاچاق مواد مخدر، اعدام شدند.» (نقل به مفهوم)

با شنیدن این جمله، بی اختیار به یاد وقایع دردانگیزی افتادم که زنده یاد غبار، آن هارا در کتابش (خصوصاً جلد دوم) نوشته است. آن جا که غبار قضیه محاکمه «محمد ولی خان، وکیل شاه امان الله خان که برای تحکیم استقلال کشور، خدمات سیاسی زیادی انجام داده بود»، در دوران نادر غدار را به کتابت در آورده است، می خوانیم:

«محمد ولی خان احضار و مقابل میز رئیس جای داده شد. او، همان چهره آرام و سنگین همیشگی خود را داشت و با متانت و خون سردی قرائت اوراق تحقیقات ابتدائی را شنید. چون جواب های کتبی خودش اتهامات متناقض هیأت را به وضاحت تردید و ابطال نموده بود، منتظر بود رئیس مجلس اتهامات حکومت را علیه او ثابت نماید.» (میر غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد اول و دوم، ص ۹۶۹)

مدعی اثبات جرم، چه ولایت فقیه گونه شواهد ساختگی و خریدگی را پیش می کند: «از همه اول تر احمد علی خان لودین به لفظ «اشهد الله» شهادت داد که محمد ولی خان راز عدم تعهد شاه امان الله خان را با بچه سقا افشاء کرده و برای حبیب الله وسید حسین احوال داده است تا بالایی حکومت بدگمان شده و بنای شرارت را گذاشتند.» (همان جا) و زمانی که به اصطلاح مظنون جانانه و دندان شکنانه از خود به دفاع برمی خیزد، در مقابل، وحشی گری به نهایت درجه رسیده و از جانب همان شاهد ساختگی، به محمد ولی خان گفته می شود: «والله خاین استی، بالله خاین استی.» (همان، ص ۹۷۰). با وجود روشن بودن قضیه و بی گناهی محمد ولی خان (به جز دفاع از وطن و استقلالش در برابر تهاجم استعمار و دست پروردگان استعمار، چون: نادر و...)، این به اصطلاح محکمه (!؟) چنین نتیجه گیری می کند: «به ظن غالب (!؟) حکم نمودیم به خیانت و مسؤولیت، همین محمد ولی خان مدعی علیه که به جامعه، ملت و دولت و وطن افغانستان، خیانت کرده و موجب تعزیر آن، مفوض به رأی اعلیحضرت محمد نادرشاه غازی است که هر چه لازم بدانند، در اجرای آن شرعاً (!؟-از من است) مختار است.» (همان، ص ۹۷۱) و جلاد وحشی، به این گونه فیصله را نهائی می سازد: «مجلس به اتفاق آراء، اعدام محمود سامی را خواست، پس او اعدام شود. در مورد محمد ولی، به احترام آراء (!؟) به حبس او اکتفاء شود و مدت حبس هشت سال خواهد بود.»!! (همان، ص ۹۷۲)

و بسا قضایای این چنینی که در این تاریخ گران سنگ، به تصویر کشیده شده است؛ از اعدام هتلرگونه عبدالرحمان خان لودی- لودین گرفته (که به جرم الحاد و پیداشدن بوتل شراب در خانه اش، اعدام می شود.<sup>۱</sup>) تا اعدام عبدالخالق. این، نه آغاز فاجعه است و به یقین هم که نه انجامش. این رشته بس وحشیانه را سر دراز است، به درازای عمر ننگین ولایت دکتاتور «فقلم». فقط به برچیده شدن بساط خون و وحشت این نظام است که این غایله، ختم تواند شد.

<sup>۱</sup> این، شباهت عجیبی با اعدام هم وطنان مادر قربانگاه ولایت «فقلم» (این واژه ترکیبی است از «فقیه» و «هتلر») که اساساً چنین ترکیباتی برای بار اول فکر می کنم از جانب شاملو در مورد نوشته های طنزآمیز پرویزشاپور شوهر فروغ فرخزاد به کار برده شد، یعنی: کلمه و کاریکاتور «کاریکلماتور» دارد-یکی به جرم نوشیدن شراب از حق حیات محروم می شود و دیگری به اتهام ساختگی قاچاق مواد مخدر!

مگر «جعفر شفیع زاده، فرمانده پیشین واحد مخصوص انقلاب اسلامی ایران(؟؟-ازمن است) و محافظ آیت الله خمینی در نوفل لوشاتو و تهران» در اعترافات (در پشت پرده های انقلاب) به زبان خود، ده ها نه بلکه هزاران از این نوع وحشی گری هارا ثبت نکرده است؟ این اعدام های «فقلمی» چیزی بوده نمی توانند جز ادامه همان انسان ستیزی های بنیانگذار این وحشت و دهشت! جعفر شفیع زاده آن گاه که به زبان خود اقرار می کند:

« خمینی خطاب به خلخالی گفت: همین الان دادگاه شرعی انقلاب را تشکیل می دهی ویراساس موازین شرعی حکم صادر می کنی. امشب آفتاب غروب نکرده باید اولین احکامی را که صادر می کنیم، ببینم! تاخون نریزد انقلاب پا نمی گیرد.» (جعفر شفیع زاده، در پشت پرده های انقلاب، ص ۱۸۷، تأکید از س. رها است)

واندکی بعد این توابع سرچپه، از زبان خمینی جلاد می گوید:

«محکمه انقلاب اسلامی زیر نظر شیخ صادق از امروز مشغول به کار می شود، شما بازوی من هستید باید یک جوخه ورزیده از بچه های خودتان ترتیب بدهید که احکام اسلامی را در مورد مرتدین و محاربین با خدا ورسول خدا اجراء کند.» ( همان، ص ۱۸۷)

وحشت و دهشت آفرینی آن گاه به آخرین پله اش می رسد که چنین جلادانی، از آن همه خونریزی و انسان کشی، لذت می برند ودر این کارشان، خواهان توفیق بیشتری شوند. چیزی را که شفیع زاده اعتراف می کند، تاریخ پرفراز و فرود جوامع کم تر در خود دیده است، به جز در آن قریان گاه هائی که افراد شبیه خمینی ودر واقع، برادران هم مسلکش سایه افکنده اند:

«به این ترتیب، آن شب روی پشت بام مدرسه علوی، هرچهار نفر که به راستی مرگ را مسخره گرفته بودند، مقابل جوخه اعدام که از چریک های لیبیا تشکیل شده بودند، ایستادند و با فرمان آتش ، غرق در خون به زمین افتادند. خلاف آن که نوشته اند خمینی بعد از اعدام برای دیدن جنازه ها آمد، او، سید احمد ودور وبری هایش، از همان لحظه اول روی پشت بام بودند، و پس از اطمینان از کشته شدن آنها هم خمینی همان جا، نماز شکر به جای آورد.» (همان، ص ۱۸۸ - تأکید از س. رها است)

آه، چنین وحشی گریی را در کجا می توان سراغ کرد، به جز کوره های آدم کشی ولایت «فقلمی»؟ و با این وجود، مگر انتظار انسانیت هم از چنین اشخاصی می توان داشت؟ و با این وضع، مگر اعدام روزانه ده ها هم وطن مظلوم کارگر و مهاجر ما از طرف چنین وحشی هائی، چیز جدیدی بوده می تواند؟

آن روز ها، خمینی شبانگاهان به چنین انسان ستیزی ها و وحشت آفرینی هایش متبادر می شد و بعد هم سجده و نماز شکر به جای می آورد؛ و این روز ها، ادامه دهندگان خلفش روزهای جمعه و پس از ختم نماز جمعه دست به این امر مقدس و میراث پدری شان می زنند، تا خداوند مهربان و عادل(؟؟) اجر و پاداش بیشتری به ایشان مرحمت فرماید!!

این ماجرا، از همان روز اول رسیدن خمینی جلاد و همپالگان جلادش، برسریر قدرت، آغاز گردیده و تا آن وقتی که چنین نظامی به طور کلی و همه جانبه از میان برداشته نشده و به عوض آن، همان طبقه ای که قبل از آن سرنوشتی جز اعدام و گرسنگی نداشت، قدرت و حکومت را به دست نگیرد، ادامه خواهد داشت. چه، انتظار ترحم از گُرگ گرسنه، نه تنها ساده انگاری، بل مضحک خواهد بود!